

بسم الله الرحمن الرحيم

## درس خارج

## اصول فقه

جلسه سی و چهارم

۹۲/۱۱/۶

بحث در امر به امر بود. دیروز دو مطلب را بحث کردیم (هم مقام ثبوت و هم مقام اثبات).

### بحث سوم: ثمره

معمولا آنچه در اینجا به عنوان ثمره بحث امر به امر مطرح می‌شود، مشروعیت عبادت صبی است. بر مبنای طریقت امر به امر، دلالت روایات «فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ»<sup>۱</sup>، و امثال اینها بر مشروعیت عبادت صبی دلالت دارد؛ چون فرمود «مُرُوا» که امر به امر است. و امر به امر طریق به مامور به است. و لذا دلالت بر مطلوبیت شرعی مامور به دارد.

برای ترتب ثمره، ذکر چند نکته ضروری است:

### نکته اول:

آیا اثبات مشروعیت عبادت صبیان مبتنی بر مبنایی است که در امر به امر گفتیم که امر به امر طریق به مامور به است و دلالت بر مطلوبیت مامور به دارد؟ اگر کسی این مبنا را نپذیرد، آیا مشروعیت عبادت صبی راه دیگری برای اثبات نخواهد داشت؟

### تقریب مرحوم خویی:

محقق خویی بیانی دارد که در این بیان این مطلب را اثبات می‌کنند که اثبات عبادت صبیان مترتب بر بحث امر به امر نیست. بلکه خود اطلاقات ادله احکام، برای اثبات مشروعیت عبادت صبی کفایت می‌کند. مرحوم خویی رحمته الله در این مورد بیانی دارند که خود ایشان بعد از نقل آن بیان، آن را رد می‌کنند.

### تقریب بحث:

---

۱- «عَلَيْ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنِ الْحَلْبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ إِنَّا نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسِ سِنِينَ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ وَ نَحْنُ نَأْمُرُ صِبْيَانَنَا بِالصَّوْمِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ بِمَا أَطَافُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ إِنْ كَانَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ أَوْ أَقَلَّ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ وَ الْغَرْتُ أَفْطَرُوا حَتَّى يَتَعَوَّدُوا الصَّوْمَ وَ يُطِيقُوهُ فَمُرُوا صِبْيَانَكُمْ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ بِالصَّوْمِ مَا اسْتَطَاعُوا مِنْ صِيَامِ الْيَوْمِ فَإِذَا غَلَبَهُمُ الْعَطَشُ أَفْطَرُوا» (الكافي، ج ۳، ص: ۴۰۹)

ما نیاز به بحث امر به امر نداریم تا مشروعیت عبادت صبی را اثبات کنیم، بلکه همان دلیل اقیموا الصلوة شامل عبادت صبی می‌شود. همان دلیل آتی الزکوة شامل عبادت صبی هم می‌شود.

### توضیح:

اطلاقات احکام شامل بالغ و غیر بالغ می‌شود. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ»<sup>۱</sup>. شکی نیست که صبی جزو ناس است و آن را هم شامل می‌شود. ولی دلیل رفع قلم از صبی داریم: «رفع القلم عن الصبي حتى يحتلم»<sup>۲</sup> رفع قلم دال بر رفع تکلیف - صلوة، زکات و ... - از صبی است. در اینجا اشکال می‌شود که پس دلیل مشروعیت عبادت صبی چیست؟

جواب داده می‌شود که رفع قلم از الزام شده است نه اصل مطلوبیت فعل. اقیموا الصلوة دو چیز را اثبات می‌کند: ۱- اصل مطلوبیت صلاة را برای همه انسان‌ها اثبات می‌کند. ۲- حد مطلوبیت صلاة را اثبات می‌کند که این مطلوبیت الزامی است.

دو دلیل برای رفع حد مطلوبیت - الزامی - وجود دارد:

دلیل اول: حدیث رفع قلم سیاقش، سیاق امتنان است. رفع القلم چون امتنانی است پس تسهیلی است و تسهیل به رفع آن صعوبت است و چون صعوبت در الزام است نه اصل مطلوبیت. و از طرفی اگر اصل مطلوبیت را بر دارد محرومیت از امتنان است. اقتضای امتنان، بودن مطلوبیت و برداشتن الزام است.

دلیل دوم: وقتی گفته می‌شود رفع القلم، قلم در اینجا کنایه از الزام است. مثل کتب علیکم الصیام؛ که کتب در آن، به معنای وجوب و الزام است. پس قلم کنایه از الزام و وجوب است و لذا وقتی می‌گویند رفع القلم یعنی الزام برداشته شده است. اصل مطلوبیت شیئی را قلم بکار نمی‌برند.

---

۱- بقره: ۲۱.

۲- جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، ج ۲۶، ص ۲۴.

پس خود اطلاقات ادله احکام برای مشروعیت عبادت صبیان کفایت می‌کند و نیازی به تمسک بر مشروعیت عبادت صبیان از طریق امر به امر وجود ندارد.

### اشکال:

محقق خویی دو اشکال، بر این بیان وارد می‌کند که بعداً این دو اشکال را هم جواب می‌دهند تا ثابت کنند که برای عبادت صبیان همان اطلاقات ادله احکام اولیه کفایت می‌کند و نیازی به بحث امر به امر وجود ندارد.

### اشکال اول:

مشروعیت عبادت صبی از راه احکام اولیه عبادات مبتنی بر این است که مدلول امر را مرکب - از طلب الفعل و منع من الترك - بدانیم و بگوییم امر وجوبی تشکل از این دو جزء است. و حدیث رفع قلم جزء دوم را - منع من الترك را - برداشته است و جزء اول - مطلوبیت فعل - هم چنان در حق صبی فعلی است.

ولی بنا بر محققین اصولیین، معنای مدلول امر بسیط است. و لذا وقتی رفع قلم شد کل امر بر داشته می‌شود. حتی اصل مطلوبیت فعل؛ چون بیش از یک امر نیست تا بگویید با رفع قلم یک جزء اش برداشته می‌شود. پس دلیلی بر مشروعیت عبادت صبی، از راه اطلاقات ادله احکام اولیه وجود ندارد.

### اشکال دوم:

بر فرض که ترکب را بپذیریم نسبت این دو، نسبت جنس به فصل است. در مدلول وجوب؛ جنس، مطلق طلب است و فصل، منع از ترک است. اگر فصل زایل شد، جنس هم زایل می‌شود؛ چون فصل، مقوم جنس است و با رفتن مقوم، جنس هم می‌رود. و لذا کل مدلول امر برداشته می‌شود. در نتیجه اطلاقات احکام اولیه، شامل صبی نمی‌شود و مشروعیت عبادت صبی، از این طریق اثبات نمی‌شود.

مرحوم خویی هر دو اشکال را وارد نمی‌داند و لذا از هر دو اشکال جواب می‌دهد.

## جواب از اشکال اول:

این که گفتید معنای امر بسیط است، - در حالی که رفع الزام و بقای مطلوبیت مترتب بر ترکیب مدلول امر است، - پس اصل مطلوبیت هم باقی نخواهد بود، به این معنایی که فرمودید، درست نیست. بلکه ما می‌توانیم معنای امر را بسیط بگیریم و باز بگوییم اصل مطلوبیت باقی است و الزام بر داشته شده است.

به این صورت که بسیط را ذو مراتب بگیریم. چنانکه وجود، ذو مراتب و تشکیکی است. در اینجا هم چنین بگوییم که امر، ذو مراتب است؛ ۱- مرتبه شدید ۲- مرتبه نازله.

مرتبه شدید‌اش مرتبه الزامیه و مرتبه نازله‌اش، مرتبه غیر الزامی است. اگر قرینه‌ای نباشد انشاء نسبت طلبیه، در مرتبه شدید و اعلی - الزامیه - متعین می‌شود؛ اما اگر قرینه آمد، مانع از مرتبه اعلی می‌شود و در خود مرتبه پایین و نازله‌اش - استحبابی - باقی می‌ماند.<sup>۱</sup> در این بحث هم به قرینه رفع قلم، می‌فهماند که برای صبی از اول، مرتبه نازله - استحبابی - انشاء شده است.

## جواب از اشکال دوم:

اینکه گفتید بر فرض که بپذیریم مدلول امر مرکب است نه بسیط. و این دو جزء مرکب، نسبت شان، نسبت جنس و فصل است و با زوال فصل، جنس هم زایل می‌شود. جواب این اشکال این است که در ماهیات حقیقیه چنین است که فصل، متقوم جنس است ولی در اعتباریات چنین نیست. یک بار اعتبار طلب وجوبی می‌کند و بعد وجوب‌اش را بر می‌دارد و طلب خالی را نگه می‌دارد و لذا در اینجا با زوال فصل، جنس از بین نمی‌رود. به عبارتی؛ در واقع جنس و فصلی نداریم. پس ادله احکام اولیه، شامل مشروعیت عبادت صبی هم می‌شود.

---

۱- قرینه رفع قلم، می‌فهماند که انشاء امر برای صبی، از همان ابتدا غیرالزامی بوده است. اینکه گفته می‌شود برای مرتبه شدید بوده بعد با حدیث رفع قلم برطرف شده، مسامحه در تعبیر است.

## جواب سوم:

اشکالاتی که بر بیان محقق خویی وارد شد و ایشان جواب دادند، این اشکالات مبتنی بر آن است که ادله احکام اولیه، علی نحو حکم بسیط انشاء شود نه بر حکم انحلالی. به عبارتی این اشکالات بنا بر مبنای بساطت انشاء است، یعنی یک وجوب است که بر همه مکلفین پخش می شود. در حالی که اگر انشاء را انحلالی بدانیم، این اشکالات وارد نمی شود. یعنی به اندازه مکلفین، وجوب منحل می شود. مثل اقیموا الصلوة که انشاء طلب است و این انشاء به اندازه مکلفین منحل می شود و لذا از همان ابتدا، برای صبی با فصل متناسب با صبی انشاء شده است که عدم الزام است ولی در مورد بالغ ها، با فصل الزامی انشاء شده است.

پس دو نوع طلب انشاء شده است: ۱- انشاء مرتبه قویه برای بالغین (طلب به همراه منع از ترخیص) ۲- انشاء مرتبه ضعیفه برای صبیان (طلب به همراه ترخیص).

قرینه رفع قلم کاشف از این هست که اوامر مربوط به صبی فصل مستقل و جدایی از فصل بالغین دارد و آن فصل ترخیص است. بر خلاف بالغین که فصل مستقلی بنام عدم ترخیص دارد.

همه مقیدات کاشف از آن است که اراده جدی مولا به آن مقید خورده است. چنانکه می گوئیم مخصص و مقید کاشف از مراد جدی است. یعنی یک مراد استعمالی داریم که در مقام لفظ انشاء شده و ظهور لفظی است. این ظهور لفظی همیشه کاشف از مراد جدی نیست. یعنی در جایی که قرینه نباشد، کاشف از مراد جدی است؛ اما اگر قرینه ای بر خلاف آمد، کاشف از این است که مراد جدی مطابق قرینه است. اساسا قرینه کارش کاشف از مراد جدی است.

## فرق مجاز اصولی و لغوی:

لذا گفته ایم که مجاز اصولی و مجاز لغوی داریم. قرینه ای که مخصص و مقید است این کاشف از مجاز اصولی است. مجاز اصولی یعنی؛ دلیل ظهورش چیزی را اقتضا کند ولی قرینه ای بیاید و بگوید مراد جدی این ظهور نیست.

این ظهور مجاز لغوی نیست. اگر گفت: اکرم العلماء و علماء را در عام بکار برد، بعد قرینه منفصلی آمد که لاتکرم الفساق منهم، در اینجا هیچ مجاز لغوی وجود ندارد. بلکه مجاز اصولی وجود دارد؛ چون وقتی گفت: اکرم العلماء، حقیقتاً همه علماء را اراده نکرده بوده، این را از لاتکرم الفساق فهمیدیم؛ لذا کار مجاز لغوی با استعمال و ظهور است و ظهور را می‌شکند و خلاف ظهور است. ولی مجاز اصولی کشف از مراد جدی است.